عمان ۱۲ مایس ۱۹۲۵ شرق العربی

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No RTB/732.1

دوست جوانمرد و فاضل مکرما

خدارا هزاران سپاس که خبر خوشحالی آن دوست گرامی به نوید بشارت رسید و خیلی آسوده خاطر شدم؛ زیرا که التفاتنامهٔ پیشینه شما از صحت جهان قیمت استاد بسی اندیشناک کرده بود. و یگانه سبب اینست که بنده هم از نوشتن نامه احتراز کردم. این هم احتیاطکاری شرط ادب پنداشتم تا که در هنگام ناخوشی از خواندن مکتوبم تعب نداشته باشید. الحمد لله این نامهٔ فرخنده پیام سعادت آورد.

از صورت حسابی که مفصلاً ترتیب فرموده بودید فهمیدم که هنوز قسمی دیگر از وجه باقی مانده است. متعجب هستم که از مقدار صحیح تماماً خبردار نبودم، چنانکه یاد داشتم که در یکی از نامه‌های شما مقدار سهم ما عبارت از (122 ج.م) و کسور بوده و بدین صورت مذکور شده است. بناءً علیه همان آن مقدار را به پستخانه توزیع کردم. پریشان خاطر هستم، استعفای قصورم می‌کنم.

خصوصاً از کرم طبع و جوانمردی آن دوست فاضل خیلی متأثر شدم. بنده واقعاً یک دو نسخه از کتابهای نادر حضرت استاد ارمغان داشته بودم. کسی لایقتر از شما ندیدم که آن یادگارهای ادبی و مدنی را محافظه و حراست کند و به قدرت علم و علو همتشان اثری بیدار آورد که هم شاگردان معرفت از آن مستفید و بهره‌مند باشند. شنیدم که در یونان قدیم کلید معبد را به فیلسوف فضیلتمند [زینون Zenon] سپارش کرده بودند. این کتابها از اسلاف کرام بما امانتاً وارد شده است؛ می‌بایست که به اهلش توزیع بکنم. امیدتر از شما

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No R7B/732.1

کسی نشناسم و مطمئن هستم که این امانات در دست شما هرگز هدر نخواهد شد. واقعاً (غازان نامه) نسخهٔ بسیار نادر است و خطش خیلی خوب. خصوصاً این نسخه از کتابخانهٔ سلطان مصطفی بیرون شده است. در نهایت کتاب خاتم سلطانی، بدین دعوی را دلیل قطعی می نماید. خوب میدانید که این کتاب فردوسی را مشوه تقلید کرفته است. کذلک کتابهای منظوم (علی الاعلی) که خلیفهٔ فضل الله حروفیِ استرابادی بود، جداً مهم و اندر نوادر است. در کتبخانه های استانبول موجود نیست. (علی الاعلی) یکی از بهترین شعرای ایرانست. یک منظومهٔ فلسفی دربارهٔ عشق افلاطونی نوشته است که در آن موضوع بهتر از این منظومه چیزی ندیده ام.

خوب، ولی این هدیه های ناچیز که با کمال اخلاص بحضرت عالی عرض کرده بودم، عوض دینم داشته — اگرچه جلوهٔ عواطف جوانمردی باشد — موافق شیمهٔ اخلاص بنده نیست که قبول بکنم. ولو که چیزی کمتر از دستاویز مور بحضرت سلیمان باشد نخواهم که آن هدیهٔ ناچیز را اشترا کرده باشید. مروت بفرمائید که از طرف این مخلص در کتابخانهٔ استاد هدیه بماند و از ادبای اسلاف اعانت.

بناءً علیه بقیهٔ جزئی دینم را ادا کردن — محضاً از این سبب فرض می باشد. می باید که این فرض را ادا بکنم، گرچه منتداری خودم بمقابلهٔ کرمکاری و انسانیت شما بهیچ وجه قابل قیاسی نیست و ادای شکرش هرگز نتوانم کرد. خوب میدانم و هم روز یاد میکنم که هرچند که در گریوهٔ یأس و بأس افتاده بودم شما به امداد این فقیر با کمال مروت رسیده چون خضر دستگیر شدید، و این همه مهربانیها را به نازکترین اسلوب اظهار فرموده اید. غیر از همه عنایات مادیه و مجاملات معنویه خیلی خاطرنواز و تسلیتکار بودید. این خصلت جمیله که طبیعت ثانیهٔ شماست

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No R613/732.1

امتیاز یگانهٔ نجابت است و معنیٔ دوستی را بمرتبهٔ بالاترین شعر برساند.
آرزو دارم – و می باید که – آن شعر در حافظهٔ بنده با ماهیت صفوتش ابداً
باقی و پایدار بماند. بنده جداً بختیار هستم که اکنون در این دنیای دنی و خودکام
دوستی صاحبدل چون حضرت شما دارم. این مظهریت موجب فخر من و عائلهٔ منست
شرف نسبت بحضرت استاد معظم فانیست برتر از قَدَرَم. الحمد لله یقیناً اعتقاد
دارم که دوستی محض خیال و ریا نیست. این اعتقاد که سبب بهبودیٔ خاطرم
باشد اثر لطفکاریٔ شماست؛ و الّا ما دام الحیاة غمکین و pessimiste
بودمی. الحمد لله بسیار خوشحال و optimiste هستم؛ و الحمد لله اکنون
در حاجت نیستم که آن تکلیف عالیجنابانه را بدون ملاحظه قبول بکنم. اگر
جداً محتاج بودمی بلا تردد قبول کردمی؛ زیرا اعتقاد دارم که غریبی و درویشی که
چون حضرتت دوستی بزرگوار و کریمی دارد عیبش نبود که در هنگام بأس و احتیاج
کرمکاریٔ آن دوست را رد نکرده باشد.

اکنون که در گوشهٔ عزلت فارغ از های و هوی عالم با کمال استقلال زندگانی
بسر میبرم، داستان حیاتم را از سرِ نو تتبع میکنم و معنای (قَدَرْ) را بهتر می فهمم.
از چیزی و از کسی وسیلهٔ شکایت ندارم. به یقین مطلع شدم که این همه انقلابات
و فلاکتهای گوناگون بکمال اخلاق و تزکیهٔ مزاجم خادم شد الحمد لله.
معلوم میفرمایید که بنده از حرب و از غارت و یغماگری و از استبداد عسکری
بغایت متنفر هستم. نخواستم که استانبول بار دیگر صحنهٔ فجایع و بخون و آتش
خرابه زار باشد. طرفدار صلح بودم. ممکن نشد. بجباره سر فرو نکردم. ترک
دار و دیار کردم. مرا چو کشتیٔ اشکسته بر کنار حجاز
فکند جوشش دریا که در سفال منست.

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No RTB/732.1

بختیارهستم که از معلومات ادبی وعلمیٔ خودم خیلی استفاده کردم واینه
وسیلهٔ بهبودیٔ خاطر بود. وقتاکه درصحرا بشتر عازم مکّه وبطحا بودم
باروح شعرجاهلیٔ عرب استیناسی کردم ودربیابانها با(حنظل) و(عقنقل)
آشنائی پیدا کردم. چنانکه امرئ القیس گوید:

وواد کجوف العیر قفرٍ قطعته
به الذئب یعوی کالخلیع المعیّل.

La poesie chevaleresque میدانم که چیست. ولی غریب اینه است که درهنگام
شوییدن کعبه بنده هم حاضر وچاروبکش بودم وبمقدرات مجیب فیلسوف رضا
خیلی خندیدم. روایتست که بکتاشی را پرسیدندکه [آیا خدا موجودست
وتو بوجودش اعتقاد داری؟] گفته [بلی ناصل اللهه اینانمایه‌یم،
اللی سنه‌در معارضه ایدیورز هپ اونک دیدیکی اولویور.]

حکومت شرق الاردن.

عمان ۸ تموز سنه ۱۹۲۶

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No RTB/732.2

دوست عزیز و مکرما

خیلی زمان میباشد که از کثرت مشاغل نتوانستم بجناب سرکار نامه بنویسم. سبب نه عطالت و نه اهمال بود. در مملکت شرق الاردن خیلی انقلابات بمیدان آمده و این عاجز را بسیل حوادث کرهاً گرفتار کرد. درین هنگامهٔ انقلابات مرا نظارت عدلیه را تفویض فرمودند همان وکالةً قبول کردم و مدت سه و چهار ماه خیلی ورزش نموده بعضی اصلاحات را باحاطهٔ تحقیق آوردم. خدمت آثار هم در عهدهٔ عاجزی مانده بود. باز مشغول بتفتیش و تحقیق بودم و در نواحی مدت مدید سیاحت کردم. از خدمت معارف هم فارغ نشدم. تا آخر کار هیئت و اسلوب اداره از سر نو تبدل یافت، دولت منتدبه و حضرت امیر بسبب توجه و اعتماد که برای بنده اظهار نموده بودند مرا بریاست حکومت خواستند بیاورند. بنده این تکلیف را رفض کرده قناعت نمودم بعضویت مجلس وکلا. خلاصه هیچ از این گونه شغلها فارغ نشدم. حالا یکی از اعضای مجلس تنفیذی هستم و ریاست مجلس معارف و مدیریت آثار عتیقه در عهدهٔ منست. یک Musée و یک کتبخانه درست کردم و بترتیباتشان مشغول میباشم.

نامهٔ واپسین جنابعالی پیش از دو سه روز واصل دست احترام شد و خیلی خوشحال شدم که مقدمهٔ مقالهٔ دوم بحضرت رسید و پسندیده آمد. درین عریضه برخی از بقیهٔ آن مقاله ملفوفاً عرض کردم که منظور عالی باشد زیرا ملاحظاتی خیلی مهم احتوا کند که چندان معلوم متفکرین نیست. انشاالله عن قریب تمامی را بحضور عالی فرستادن میسر باشد. نسخه های ایرانشهر بسیار مهم و ستوده اسلوب است. جریدهٔ شما چنانکه می پندارم در جهان ایران یگانه است.

قاموس فلسفه حقیقتاً نایاب شده است. خیلی افسوس میخورم که بنده یک نسخه دارم و آن هم در کتابخانه رسماً مقید است و حسب القاعدهٔ وقف ممکن نیست که بجایی دیگر فرستاده شود. بنده از این اثر مفصل همان یک هزار و دو صد صحیفه چاپ کرده بودم. هر جزؤ باعتبار چهار صد صحیفه مرتب کرده بودم. برای المالسه سعی فراوان خواهم کرد و محضاً بدین مقصد درین مملکت هجراً کتبخانهٔ پیدا کردم و هم کتابهای بنده از استانبول بدینجا نقل و وقف کردم، تا درین وطن ثانی آشیانهٔ برای علم پیدا کرده آنجا بتکمیل آثار و نوشتجاتم ورزش بکنم. انشاالله توفیق خدا یار و یاور باشد.

قاموس فلسفه بزبان فرانسوی متعدد است ولی (Goblot) یک مجلد مختصر پیدا و چاپ کرده است که بوضوح اسلوبش بر امثالش فائقست. می باید جناب عالی این اثر نوین و گزیده را

مطالعه فرمایید؛ بنده در نامهٔ دیگر قریباً دراین خصوص تفصیلات عرض بکنم. اصطلاحات متعادله
و متقابله که فلاسفهٔ اسلام وضع و استعمال کرده بودند یکان یکان بجناب عالی اشارت و عرض
کنم انشاالله.

شك نیست که فلاسفهٔ اسلام کلمهٔ (Hyle) از ارسطو عیناً نقل و استعمال کرده اند.
ارسطو که در نظر اسلام و اسلاف فلاسفه بعنوان (معلم اول) مظهر شرف و اعتبار شده بود،
در مسئلهٔ (حقیقت اشیا) عقیدهٔ خصوصی داشت: این حکیم ادعا میکرد حقیقت اشیا عبارت
از (مادّه = Hyle) و (صورت) است. ماده پذیرای صورتست. هرچند که ماده صورت
دیگر بپذیرد، چیزی دیگر پیدا می شود و فرق میانهٔ اشیا همان فرق صوریست. الّا ماده فی
حد ذاتها هیچ قابل تغیر نیست. هم تغیرات صوری میباشد؛ و این تبدلات صوری که حادثات
عالم را وجود می بخشد، ارسطو (کون و فساد = Genese et corruption) می نامد.
فلاسفهٔ اسلام (چون ابن سینا و ابن الرشد) این نظریهٔ اساسی را از ارسطو نقل کرده اند
و کلمهٔ یونانی (Hyle) را عیناً قبول کرده (هیولی) نوشتند. پس از آن یای زائد را
چون (الف مقصوره) اعتبار کرده با سلوب عربی خواندند و (هیولا) تلفظ کردند.
متکلمین اسلام این نظریه را معارضه کرده نظر (جزؤ لا یتجزی) را مرجح و معتبر داشتند که آن
هم یونانیست و مال (دموقریت Democrites) است که در کتب اسلاف بصورت
(ذیمقراطیس) مذکور و مشهور است.

کلمهٔ (هورقلیا) شك نیست که یونانیست؛ و آن نظریهٔ معروف که بدین تعبیر اصطلاحی
تعلق دارد، بیشتر از فلسفهٔ (مابعد الطبیعات Métaphysique) بفلسفهٔ (تصوف Mysticisme)
علاقه دارست و فی الحقیقه (جسم مثالی) تعبیر مقابل اوست. امروز این نظریه حالا
در فلسفهٔ (Théosophie) و (Spiritisme) معتبر و مقبولست و بعقیدهٔ (روح
جاودانی Immortalité de l'âme) مناسبت اساسی دارد. یعنی مبنی بر آن اعتقادست که
روح بشر هرگز نمیرد اگرچه جسم عنصری آخر پریشان شود و بعالم مادی رجوع کند. ولی روح
بستاره های دیگر سیاحت کند و آنجا بقالب دیگر بزندگانی نوین مظهریت یابد.
متصوفین اسلام چنین اعتقاد کردندی که روح بشر شراره ایست از آن (نیر وجود) که
بلسان عوام خدایش مینامیم. این شراره میانهٔ چار عناصر مادی مدتی محبوس ماند تا
بریاضت تصفی بکند و پس از خراب شدن محبس بدن یعنی پریشان شدن جسم عنصری
آزاد شود و به اصل خودش رجوع کرده واصل حق باشد و مرتبهٔ فنا فی الله را ارتقا
کند. ولی چون عالمی دیگر از عالم مادی و عنصری را اعتقاد کرده بودند که (عالم مثال)
است و این عالم را (عالم برزخ) هم می نامند، زیرا میان عالم مادی و عالم روحانی
صرف واسطهٔ اتصالست؛ و چون روح جوهر بسیط و آزادست - برحسب عقیدهٔ ایشان -
و تعلقش به بدن تعلق صوری و اضافیست، احیاناً این روح آزاد در هنگام وجد و یا
در حالت رؤیا بدن مادی را موقتاً ترك کند و در عالم مثال سیاحت و مشاهده کند.
در آن وقت تمام شکل جسمانیش را محافظ کند ولی این شکل تماماً از ماهیت مادیه
منسلخ باشد. این شکل مجرد جسم مثالیست فقط و هورقلیا همان اینست.